

## نسبت فرد و جامعه در جامعه‌ی مدنی هگل

مصطفی زالی

چکیده- تلفیق کلیت و جزئیت مدرن وابسته به یک نهاد است: جامعه‌ی مدنی. هگل پرداخت خود از جامعه‌ی مدنی را با بیان دو اصل انجام می‌دهد: اصل نخست تعقیب منافع شخصی است. اصل دوم این است که هر کس منافع شخصی خودش را فقط در صورتی برآورده می‌سازد که برای منافع شخصی دیگران نیز کار کند. بر اساس همین ارتباط متقابل نظام نیازها شکل می‌گیرد. بنابراین مواضع جزئیت و کلیت هر دو در ذات جامعه‌ی مدنی است؛ زیرا فرد در عین حال که منافع خود را دنبال می‌کند، نادانسته و ناخواسته به غایت کلی نیز خدمت می‌کند. در دل نظام نیازها تقسیم کار صورت می‌گیرد؛ ولی تقسیم کار در نهایت منجر به کاهش مهارت فردی و جایگزین شدن ماشین به جای انسان می‌شود. اجرای عدالت سازوکاری درون جامعه‌ی مدنی است که برای حفظ حقوق فردی پدید می‌آید. پس نظام نیازها و اجرای عدالت نهادهایی هستند که یک فضای فعالیت شخصی را می‌سازند. اما این فضای فعالیت شخصی به خود واگذار نشده و قدرت عمومی برای نظارت بر این فضا شکل می‌گیرد. در نهایت اتحادیه‌ها که زمینه‌ی توجه به غایات اجتماعی و تلفیق فرد و جامعه را برای ظهور دولت فراهم می‌کنند، پدید می‌آیند.

### ۱. مقدمه

بحث‌های به ظاهر بی‌پایان حول تفسیر صحیح فلسفه‌ی سیاسی هگل در نسبت با الزامات ارتجاعی یا مترقیانه و نیز مفروضات لیبرال یا محافظه‌کارانه‌اش، به طور طبیعی نظریه‌ی جامعه‌ی مدنی<sup>۱</sup> را به یک مسأله کلیدی در این زمینه تبدیل کرده است. از سویی تکوین مفهوم جامعه‌ی مدنی در هگل بیش از سایر موارد دیگری که در سیستم روح عینی<sup>۲</sup> او مطرح شده ظرفیت آن را دارد که بگوییم تلقی کردن هگل به عنوان فیلسوف دولت پروسی و حواری وظیفه‌شناس قدرت صرفاً یک اتهام بی‌اساس است، و دریافت او از جامعه‌ی مدنی به گونه‌ای است که باید هگل را به عنوان نظریه‌پرداز جوامعی محسوب کرد که اصل آزادی و فردیت را به عنوان بنیادهای مشروعیت ساختار قانونی و سازوکار اجتماعی مفروض می‌گیرند. اما از سوی دیگر خصلت تکاملی نظریه‌ی جامعه‌ی مدنی به طور خاص وقتی در نسبت با نظریه‌ی دولت سنجیده می‌شود، دریافت قبلی را در معرض تردید قرار می‌دهد. بر این اساس هگل محدودیت آزادی فردی را از طریق دستاویز قرار دادن منافع کلی که با قدرت دولت مشخص می‌شود، توجیه می‌نماید. در نزد هگل برنامه‌ی فلسفه‌ی سیاسی با دو فاکتور مشخص می‌شود: اول با این اعتقاد که ایدال کلاسیک دولت، مقدم بر دوران مدرن است و بازتشیخ این ایدال با شرایط خاصی سیاسی و اجتماعی عصر خودش، به سادگی قابل بازیابی نیست. بیان مناسب این شرایط در اصل خودمختاری فردی [اصل فرد یکتا] صورت می‌گیرد (Horstmann, 2004, 209-212). در شرح

<sup>1</sup> Civil Society

<sup>2</sup> Objective Spirit

هگل از زندگی اخلاقی<sup>۳</sup> جامعه‌ی مدنی مرحله‌ی واسط میان خانواده و دولت است. جامعه‌ی مدنی یک پدیدار متمایز مدرن است. این پدیدار هیچ مبنایی در جهان باستان ندارد؛ جامعه‌ی مدنی توسط ارسطو اینهمان با اجتماع سیاسی (koinonia politike) دانسته شده است. تعیین هویت کلاسیک جامعه با سیاست تا مدرنیته متقدم نیز ادامه داشت؛ جایی که برای مثال لاک فصل هفتم دومین رساله‌اش را درباره جامعه‌ی مدنی یا سیاسی می‌نامد (Smith, 1989, 141). بنابراین جامعه‌ی مدنی در مقابل دولت طبیعی بود. در اواخر قرن هجدهم این تحول معنایی در واژه به سوی معنای محدودتر معاصر آن آغاز شد. اکنون این واژه دلالت بر جنبه‌ای از جامعه‌ی مدرن یعنی یک اقتصاد کاپیتالیستی دارد که مبتنی بر کسب و کار خصوصی، بازار آزاد و صور مدرن تولید مبادله است (Beiser, 2005, 244).

زندگی اخلاقی شامل سه موقف است: خانواده (وحدت بی‌واسطه)، جامعه‌ی مدنی (تمایز) و دولت (تمایز در وحدت): یعنی جایکه همه‌ی تمایزات جامعه‌ی مدنی در یک کلیت یکپارچه و سازمان‌یافته نگاه داشته می‌شود. قلب جامعه‌ی مدنی اقتصاد و بازار مدرن است. البته جامعه‌ی مدنی صرفاً فضایی نیست که در آن مردم منافع مجزا و خاص خود را دنبال می‌کنند، بلکه فضایی است که در آن مردم می‌توانند انجمن‌های دلخواهانه تشکیل دهند و از زندگی آزاد و انجمن‌های مدنی لذت ببرند. بنابراین خودخواهی ساپژکتیو تبدیل به همکاری برای ارضای نیازهای اشخاص دیگر می‌شود. بدون جامعه‌ی مدنی دولتی خواهیم داشت که بر اصول پادشاهی یا دینی یا اصلی روحی‌تر اما ساده‌تر از زندگی اخلاقی اما همیشه بر یک شهود نخستین طبیعی بنیان یافته است. برای مثال در دولت افلاطون، زندگی اقتصادی کاملاً در دستان حاکمان قرار دارد. افراد مدرن چنین ترتیبی را به عنوان انکار حقوق خود و تجاوز به زندگی شخصی تلقی خواهند کرد. همچنین هگل چنین می‌اندیشد که جامعه‌ی مدنی انواع متمایز بهم‌پیوستگی اجتماعی را متعین می‌سازد که اتحاد جزئیت سوپژکتیو با یک غایت کلی را ممکن می‌سازد (Wood, 1990, 240).

## ۲. تعریف جامعه‌ی مدنی

تلفیق کلیت<sup>۴</sup> و جزئیت<sup>۵</sup> دولت مدرن وابسته به یک نهاد است: جامعه‌ی مدنی. تصور جامعه‌ی مدنی از انحلال خانواده نتیجه می‌شود. تا زمانی که خانواده به صورت یگانه باقی است اعضای آن در برابر یکدیگر استقلال ندارند. ولی با انحلال خانواده، اعضای آن به استقلال می‌رسند. اینجاست که اشخاصی مستقل و متعدد پدید می‌آیند که همچون ذرات جداگانه، از بیرون به یکدیگر پیوسته‌اند. هر یک از این افراد تا زمانی که درون خانواده بود خود غایتی دانسته نمی‌شد، بلکه غایت او خانواده بود که غایتی برتر از فرد است. ولی اکنون هر شخص جدا و مستقل از دیگران است، غایتی برای خویشتن است و جز خود غایتی نمی‌شناسد. پس هر کس میل دارد که خود را غایتی بداند و دیگران را همگی فقط وسیله‌ای برای رسیدن به مقاصد خویش بشمارد (استیس، ۱۳۴۷، ۵۷۳-۵۷۴). جامعه‌ی مدنی فضایی عمومی را فراهم

<sup>3</sup> Ethical Life

<sup>4</sup> Universality

<sup>5</sup> Particularity

می‌کند که در آن افراد، اشخاصی آزاد و فاعل‌هایی هستند که رفاه خودشان را به روش خودشان دنبال می‌کنند؛ راه زندگی خودشان را انتخاب می‌کنند و روابط دلخواه خود را با دیگران برقرار می‌کنند؛ دیگرانی که انتخاب‌کنندگان آزاد غایات و فعالیت‌های خود هستند. هگل در تعریف جامعه‌ی مدنی می‌گوید:

در جریان تحصیل بالفعل غایات شخصی -تحصیلی که به این روش به کلیت مشروط شده- یک نظام کامل وابستگی شکل می‌گیرد که در آن حیات، رفاه و حقوق یک فرد به حیات، رفاه و وجود حقوقی دیگران پیوند می‌خورد. رفاه فردی به این نظام وابسته بوده و فقط در این سیستم متصل، بالفعل و تأمین می‌شود. این سیستم نخست ممکن است همچون یک دولت بیرونی محسوب شود، دولتی که مبتنی بر نیاز است (PR, §183).

جهان مدرن با اصل آزادی سابژکتیو تداوم یافته است (حق سوژه برای یافتن رضایت در عمل (PR, §121)) که وحدت جهان یونانی را از بین می‌برد و با پروتستانیزم مسیحی صراحتاً ظهور می‌کند. حسب آزادی مدرن اشخاص باید بتوانند به سوی اهداف شخصی خود حرکت کنند و رضایت خود را بدست آورند. جامعه‌ی مدنی بستر تحقق آزادی فردی است. هگل در کتاب کتاب دایره‌المعارف با بیان دیگری جامعه‌ی مدنی را چنین توصیف می‌کند:

جوهر همچون روح، خودش را به نحو انتزاعی به اشخاص، خانواده‌ها یا افراد جزئیت می‌بخشد (خانواده فقط یک شخص مفرد است)، که در آزادی مستقل و همچون جزئی‌ها، لافسه هستند. بنابراین نخست تعیین اخلاقی<sup>6</sup> خود را از دست می‌دهد، چرا که این اشخاص، در آگاهی‌شان و به مثابه‌ی هدفشان وحدت مطلق ندارند. بلکه جزئیت خودشان و هستی لافسه‌شان را دارند، یعنی نظام اتمیستی. به این طریق جوهر فقط یک پیوند واسط کلی نهاییات مستقل و منافع جزئی‌شان خواهد بود. تکوین درونی تمامیت این پیوند، دولت همچون جامعه‌ی مدنی یا همچون دولت بیرونی است (Encyc, §523).

هگل در بخش اول دایره‌المعارف در باب اتمیسم می‌گوید: در زمان اخیر، دریافت اتمیستی در فضای سیاسی حتی مهم‌تر از فضای فیزیکی شده است. بر مبنای این دریافت اراده‌ی افراد، مبدأ دولت و نیروی جاذبه جزئیت نیازها و تمایلات است، و کلی یعنی خود دولت، نسبت بیرونی قرارداد است. در این دریافت کل جامعه شامل دولت و حتی شاید خانواده اتمیستی است. در مقابل از نگاه هگل جامعه‌ی مدنی حداقل در مراحل پایین‌اش اتمیستی است، ولی جامعه‌ی مدنی تنها یکی از جنبه‌های جامعه و نه تمام آن است. هگل غالباً جامعه‌ی مدنی را از دولت متمایز می‌کند، ولی در اینجا آن را دولت بیرونی می‌نامد. او خود توضیح می‌دهد: یک سیستم در نظر نخست ممکن است به عنوان دولت بیرونی محسوب شود، دولتی که بر نیازها بنیان نهاد شده، دولت همچون فاهمه (یا عقلی) که آن را در نظر دارد. این دولت بیرونی است، چرا که اعضایش نسبت به هم بیرونی هستند.

---

<sup>6</sup> Ethical Determination

هگل پرداخت خود از جامعه‌ی مدنی را با بیان صریح دو اصل کلیدی پیش می‌برد. اول تعقیب منافع شخصی است. در جامعه‌ی مدنی هر کس نفع خودش را طلب می‌کند و هر کس دیگری را به سادگی همچون وسیله‌ای برای غایات خودش محسوب می‌نماید (PR, §182). اصل دوم این است که هر کس منافع شخصی خودش را فقط در صورتی برآورده می‌کند که برای منافع شخصی دیگران نیز کار کند (PR, §199). بنابراین از آنجا که ارتباط مردم با یکدیگر بر اساس منافع مشترک است و به زندگی عمومی فقط به عنوان وسیله‌ای برای برآوردن غایات خودشان می‌نگرند، هگل جامعه‌ی مدنی را همچون مرحله‌ای از خودبستگی زندگی اخلاقی توصیف می‌کند (Beiser, 2005, 245).

هگل می‌گوید جامعه‌ی مدنی انواع متمایز به هم پیوستگی اجتماعی را متعین می‌کند که واحد ساختن جزئیت سابلژکتیو با غایت کلی را ممکن می‌سازد. جامعه‌ی مدنی هم شکل خانواده‌ی مدرن و هم شکل دولت مدرن را متعین می‌کند. جامعه‌ی مدنی خودش پیوستگی و همکاری‌اش را تولید می‌کند که انتقال از فردیت به کلیت را موجب می‌شود.

گرچه در جامعه‌ی مدنی جزئی و کلی از هم جدا افتاده‌اند، هنوز هر دو علی‌السویه یکدیگر را مشروط و محدود می‌کنند، ولی غایات جزئی نمی‌تواند بدون کمک کلی بدست آید، هر یک از جزئی و کلی به یکدیگر روی کرده و فقط بوسیله‌ی هم موجود هستند (PR, §184). افراد می‌توانند به غایاتشان نائل شوند فقط از آنجا که آنها خودشان دانستن، اراده کردن و عمل کردن را در یک راه کلی معین می‌کنند و خودشان را به زنجیر پیوندهای اجتماعی متصل می‌کنند (PR, §187).

اگر دولت همچون وحدت اشخاص مختلف عرضه شود، یعنی همچون کلی که صرفاً یک اجتماع است، در این صورت معنای واقعی آن فقط جامعه‌ی مدنی است. در جامعه‌ی مدنی هر فرد غایت خودش را دارد و تمام امور دیگری برای او هیچ است. اما جز در تماس با دیگران نمی‌تواند به تمام گستره‌ی غایاتش نائل شود، و بنابراین دیگران وسائلی برای غایات فرد جزئی هستند. از آنجا که جزئیت به کلیت مشروط شده است، کل فضای جامعه‌ی مدنی ساحت و ساطت است (Smith, 1989, 141).

مواقف سه‌گانه‌ی جامعه‌ی مدنی عبارتند از: ۱- نظام نیازها ۲- اجرای عدالت<sup>۷</sup> ۳- پلیس و اتحادیه<sup>۸</sup> (PR, §188).

### ۳. نظام نیازها

جامعه‌ی مدنی خودش را همچون نظام نیازها یعنی جایی که شهروندان آزادند منافع خود را دنبال نمایند، عرضه می‌کند:

<sup>7</sup> Administration of Justice

<sup>8</sup> Corporation

نیازها و وسایط همچون موجودات واقعی، چیزی می‌شوند که برای دیگران با نیازها و کارهایشان متقابلاً مشروط شده است. وقتی نیازها و وسایط در کیفیت انتزاعی می‌شوند، انتزاع نیز یک تعیین ارتباط متقابل افراد با یکدیگر می‌شود (PR, §192).

افراد مانند کارگران محصول تولید می‌کنند و به مصرف دیگران خدمت می‌کنند. همانند مصرف‌کنندگان محصولات را می‌خرند و به تولید دیگران خدمت می‌کنند. در هر مورد محصول مشترکی پدید می‌آید. بنابراین نظام نیازها یک دست نامرئی اسمیتی را به نمایش می‌گذارد که منجر می‌شود افراد خود به خود به سمت خیر مشترک بروند. این واقعیت که افراد درون نظام نیازها به دنبال خیر مشترک می‌ورند یک تصادف نیست؛ بلکه پیامد ساختار سیستم است. (Hardimon, 1994, 192).

در جامعه‌ی مدنی یک شخص می‌تواند به ندرت نیازهایش را فقط با مالکیت اشیای طبیعی بی‌مالک ارضا نماید. بنابراین یک باید صاحبان خیرات را متقاعد نماید تا به او آنچه را نیاز دارد بدهند. صاحبان خیرات می‌کوشند نیازهایی را ارضا نمایند که نمی‌توانند فقط با آنچه خودشان دارند ارضا نمایند. بنابراین آنها می‌خواهند به او خیراتی را که او نیاز دارد از طریق مبادله بدهند. خیراتی که صاحبان از او می‌خواهند یا کار اوست یا محصول کار او. کار باید محصولات مبادله‌پذیری تولید نماید (Inwood, 2007, 572).<sup>9</sup>

این نظام مدرن نیازها منجر به تقسیم کار<sup>10</sup> می‌شود که شاخصه‌ی جامعه‌ی مدرن است. بر حسب بیان هگل این یک سیستم تشکیل نیاز است که منجر به تضاعف و اشتقاق نامتناهی نیازهای انسان می‌شود؛ به طوریکه به افزایش وابستگی عامل‌های فردی و تخصصی شدن وظایف اقتصادی منجر می‌شود:

کلیت نخست بر جزئیت نیازها به طرق زیر می‌تابد: عقل تمایزاتی میان نیازها قائل می‌شود و به نحو نامعین هم خود نیازها و هم وسایل این نیازهای مختلف را مضاعف می‌سازد. و نیازها و وسایل را انتزاعی‌تر می‌سازد. این تفرد محتوا از طریق تجرید به تقسیم کار منجر می‌شود. این عادت تجرید در لذاذ، اطلاعات و معرفت و رفتار در این فضا فرهنگ را می‌سازد، فرهنگ صوری به طور کلی (Encyc, §525).

نیازها نخست جزئی هستند. نیازها برای اشیای جزئی و نیازهای اشخاص جزئی هستند. در اینجا تقسیم کار رخ می‌دهد:

---

<sup>9</sup> ابتدای همه، جزئیت اشخاص نیازهایشان را می‌سازد. امکان ارضای این نیازها اینجا در یک نظام اجتماعی واقع شده است. منبعی عام که همگان از آن، ارضایشان را بدست می‌آورند. در وضعیت اموری که در آن این نقطه نظر وساطت محقق می‌شود، یعنی تصرف بی‌واسطه‌ی اشیای بیرونی همچون ابزاری برای ارضا رخ نداده یا به ندرت رخ می‌دهد، اشیا دارایی‌ها هستند. بدست آوردن آنها از یک طرف مشروط به وساطت اراده‌ی مالکان است که همچون اراده‌ی جزئی هدف ارضای نیازهای متعین مختلف را دارد و از سوی دیگر مشروط به وساطت تولید جدید ابزارهای تبادل‌پذیر از طریق کار خودشان است. این وساطت ارضا از طریق کار همه منابع عمومی را می‌سازد (Encyc, §524).

<sup>10</sup> Division of Labour

کار نیز انتزاعی تر شده و از یک سو با وحدت‌اش به سهولت کار و افزایش تولید منجر می‌شود و از سوی دیگر به محدودیت مهارت یک فرد و به وابستگی هر چه بیشتر به نظام اجتماعی. مهارت خود بدین طریق مکانیکال خواهد شد و به نقطه‌ای می‌رسد که ماشین می‌تواند جای انسان را بگیرد (Encyc, §526).

کارگران با تقسیم کار وابستگی بیشتری به سیستم اجتماعی خواهند داشت. یعنی به تنهایی نمی‌توانند یک محصول کامل را تولید کنند. بنابراین این عمل ساده‌ی فیزیکی او می‌تواند توسط یک ماشین همانطور که توسط یک انسان صورت می‌گیرد، انجام شود زیرا مکانیکال است؛ چرا که حق اندیشه و حکم جزئی نیاز ندارد.<sup>۱۱</sup> تمام هدف تکنولوژی رهایی بشریت با آزادی او از بندگی طبیعت بود، اما طبیعت انتقام خودش را با برده‌ی ماشین ساختن بشر گرفت. هگل تذکر می‌دهد چگونه کارگران مدرن از نیازهای خود از خودبیگانه شده‌اند: آنها کار نمی‌کنند تا نیازهایشان را برآورده سازند بلکه فقط وسایلی برای برآوردن آنها بدست می‌آورند. بنابراین کار خلق وسیله (بدست آوردن پول) برای اهداف شخصی است. کارگر باید محصولات اضافی از یک نوع خاص تولید کند، بنابراین او چیزی را تولید می‌کند که نیاز ندارد و چیزی را که نیاز دارد تولید نمی‌کند. یک نفر مهارت‌های خیلی خاص را می‌آموزد که با تغییرات بازار زائد خواهد شد.

بنابراین وقتی مردم به یکدیگر وابسته شده و در کار و ارضای نیازهایشان ارتباط متقابل می‌یابند، خودخواهی ساپژکتیو به مساهمت در ارضای نیازهای هر شخص دیگر روی می‌کند. (PR, §199). طرق و وسایل اشتراک در منابع جامعه به جزئیات افراد واگذار شده اما تقسیم جامعه‌ی مدنی به شعب کلی یک ضرورت است. خانواده بنیاد نخستین و طبقات<sup>۱۲</sup> دومین بنیاد دولت هستند. اهمیت دومی وابسته به این واقعیت است که اگر چه اشخاص شخصی خودخواه هستند ولی وادار می‌شوند توجه‌شان را به دیگران معطوف سازند. اینجا ریشه‌ای است که خودخواهی را به کلیت پیوند می‌دهد؛ یعنی به دولت که نگرانی‌اش باید آن باشد که پیوند محکم باشد (PR, §201).

بنابراین طبقات به عنوان یک امر ضروری در دل جامعه‌ی مدنی شکل می‌گیرند. آنچه جامعه‌ی مدنی را همچون یک جامعه‌ی مدنی در تضاد با جامعه‌ی سیاسی تعریف می‌کند، تقسیم‌اش به طبقات و گروه‌های گوناگون است که هر یک واجد چشم‌انداز، منافع و سبک زندگی خود است. طبقات سه‌گانه‌ی جامعه‌ی مدنی عبارتند از دهقانان، تجار، و کارگزاران مدنی.<sup>۱۳</sup> به نظر می‌رسد مبنای دیالکتیکی طبقه‌بندی طبقات -جوهری، صوری و کلی- جامعه را به کسانی که

---

<sup>۱۱</sup> عنصر کلی و عینی در کار از طرف دیگر در فرآیند انتزاع قرار می‌گیرد که بر زیربخش‌های کار و وسایل اثر می‌گذارد و در نتیجه به تنهایی تولید را تقسیم‌بندی کرده و به تقسیم کار منجر می‌شود. با این تقسیم از پیچدگی کار افراد کاسته شده و در نتیجه مهارت‌شان در کار انتزاعی افزایش پیدا می‌کند، چنانکه حجم خروجی‌اش نیز چنین می‌شود. در همان زمان این انتزاع مهارت و وسایل کار تولیدشده همه جا وابستگی مردم را به یکدیگر و ارتباط متقابل‌شان و ارضای این نیازها را ضروری می‌سازد. علاوه بر این انتزاع تولید کار را بیشتر و بیشتر مکانیکی می‌سازد به طوری که در نهایت انسان می‌تواند کنار گذاشته شود و اجازه دهد ماشین جای او را بگیرد (PR, §198).

<sup>12</sup> Estate

<sup>۱۳</sup> طبقات به طور خاص در مطابقت با مفهوم متعین می‌شوند همچون (۱) طبقه‌ی ذاتی بی‌واسطه [کشاورزی] (۲) طبقه‌ی صوری یا بازاری [تجار] و در نهایت (۲) طبقه‌ی کلی [کارگزاران مدنی] (PR, §202). طبقه جوهری منابض را در محصولات طبیعی خاک دارد که در آن کشت و کار می‌کند (PR, §203). طبقه‌ی تاجر وظیفه‌ی شکل دادن به محصولات طبیعت را داراست. وظایف این طبقه تقسیم می‌شود به: الف) کار کردن برای ارضای نیازهای افراد در یک راه

نمی‌اندیشند، کسانی که فقط به خودشان و مشتری‌هایشان می‌اندیشند و کسانی که به منافع همه می‌اندیشند تقسیم می‌کند (Knowles, 2002, 271).<sup>۱۴</sup>

هگل می‌گوید کار مدرن در استخوان‌بندی جهان مدرن در گروه‌های اجتماعی مختلف که طبقه نامیده می‌شود منعکس شده است. این گروه‌ها به جهان مدرن یک ساختار معین و سازمان می‌دهند. یک فرد خودش را فقط با ورود به اگزیستانس و در نتیجه به جزئیت معین فعلیت می‌بخشد. این به معنای محدود کردن خود به یکی از فضاهای جزئی نیاز است (PR, §207).

این طبقات -دهقانان، تاجران، و طبقه‌ی عام کارگزاران دولت- یک پیوند و واسط محکم میان جامعه‌ی طبیعی خانواده و عقلانیت انتزاعی تر دولت فراهم می‌کنند. با تشخیص آنکه در جهان مدرن دولت بسیار بزرگ و غیرشخصی شده است، تا همچون متعلق تأثرات بی‌واسطه شهروندان به خدمت پردازد، فرصت‌هایی برای فضیلت مدنی و اجتماع ذهنی از نهادهای جامعه‌ی مدنی خواهد آمد. (Smith, 1989, 142).

#### ۴. اجرای عدالت

---

انضمامی بالقیاس و حفظ مراتب فردی: صنعت‌گری، (ب) کار یک نوع انتزاعی‌تر، تولید انبوه برای ارضای نیازهای فردی (ج) تجارت مبادله‌ای، به موجب آنکه محصولات یکی را با دیگری جابجا می‌کنند؛ بیشتر از طریق استفاده از ابزار کلی تبادل یعنی پول که از طریق آن ارزش انتزاعی تمام محصولات فعلیت می‌یابد: تجارت (PR, §204). وظیفه‌ی طبقه‌ی کلی (طبقه‌ی کارگزاران مدنی) منافع کلی جامعه است. بنابراین باید از کار مستقیم آزاد شود تا به نیازهایش برسد یا با داشتن وسایل شخصی یا با دریافت اجازه از دولت که مدعای صنعت اوست، در نتیجه منافع شخصی، ارضای خودش را در کارش برای کلی می‌یابد (PR, §205).

طبقه‌ی جوهری و طبیعی یک ثروت طبیعی و پایدار در زمین و خاکی مثمر دارند، فعالیت‌اش محتوا و جهتی از طریق تعین طبیعت دارد و زندگی اخلاقی‌اش در ایمان و اعتماد ریشه دارد. طبقه‌ی ثانوی و انعکاسی بر ثروت جامعه و بر عنصری که موضوع وساطت و بازنمایی است و اجتماع امکانات است، قرار گرفته است. فرد باید به مهارت سازگرتیو، مهارت و هوش و پشتکار خود وابسته باشد. طبقه‌ی ثالث و اندیشنده برای اشتغال خود منافع کلی دارد؛ مانند طبقه‌ی دوم دوامی به وساطت مهارت و مشابه اولی دوامی امن دارد اما با کل جامعه تأمین شده است (Encyc, §528).

<sup>۱۴</sup> اما تقسیم انضمامی منابع عمومی میان توده‌ها، که یک اشتغال کلی است با مواضع مفهوم متعین می‌شود، هر یک از توده‌ها مبنای امرار معاش خود را دارد، و در پیوند با آن حالات مطابق کار، نیازها و وسایل برای ارضای آنها را داراست؛ علاوه بر غایات و منافع همسنگ فرهنگ روحی و عادات، به طبقات مختلف منجر می‌شود. افراد خودشان را به طبقات مطابق استعداد طبیعی، مهارت، انتخاب و شانس اختصاص می‌دهند. در تعلق به چنین فضای متعین و متعادلی آنها وجود بالفعل خود را دارند که همچون وجود ضرورتاً یک وجود جزئی است، و در این وجود آنها اخلاق یکپارچگی، تشخیص‌شان و عزت‌شان را دارند. جایگاه جامعه‌ی مدنی است و با دولت، طبقاتی جدای از هم سر برمی‌آورند. برای جوهر کلی در حیاتش، فقط تا آنجا که خودش را به نحو ارگانیک جزئیت می‌بخشد، وجود دارد؛ تاریخ قوانین اساسی تاریخ تکوین این طبقات و ارتباطات قانونی افراد به آنها و این طبقات با یکدیگر و مراکزشان است. (Encyc, §527). وجود بالفعل به طور ضمنی با مفهوم در تقابل است. کسی در معنای معمول وجود، همچون یک شخص وجود دارد. یک شخص می‌تواند به درستی وجود داشته باشد، به جهان پای بگذارد، چیزی را از آن خودش سازد. اگر شخص از یک نوع خاص باشد و به یک طبقه‌ی خاص تعلق داشته باشد: هنگامی که می‌گوییم یک انسان باید یک شخص باشد، به معنای آن است که باید به یک طبقه‌ی اجتماعی خاص تعلق داشته باشد انسان بدون طبقه یک انسان شخصی صرف است و کلیت آن فعلیت نیافته است (Inwood, 2007, 574).

جامعه‌ی مدنی از اصل جزئیت ممکن برمی‌آید. مردم نیازهای معینی دارند و انتخاب‌های نامنظمی درباره‌ی آنچه تولید می‌کنند، آنچه می‌خرند، آنچه می‌فروشند انجام می‌دهند. ولی این توده‌ی امکانات به سیستمی شامل ارتباطات کلی میان این سه طبقه توسعه پیدا می‌کند. این سیستم شامل ضرورت بیرونی از قبیل نیاز برای کاستن قیمت، بهبود کیفیت نیز است. ایده‌ی عام هگل آن است که ضرورت ضمنی این سیستم باید در قانون صریح شود (Inwood, 2007).

اجرای عدالت خود به خود آن بخشی از فعالیت و منافعی را که فقط به جزئیت تعلق دارد مستثنی می‌کند و نه تنها وقوع جرایم بلکه توجه به رفاه را نیز به امکان وامی‌گذارد. در جامعه‌ی مدنی هدف ارضای نیاز است و برای ارضای آن، از آنجا که در واقع به همان اندازه ارضای انسان در یک راه پایدار کلی است، هدف امن کردن این ارضا است. اما ساز و کار ضرورت جامعه در تنوعی وسیع‌تر از طرق، شامل امکان این نیاز است. این وابسته به تغییرپذیری خود نیازهاست که در آن باور و ترجیحات سوپزکتیو نقشی عمده بازی می‌کنند. این مسأله ناشی از ظرفیت محدود فرد برای بدست آوردن سهمی از منابع عمومی برای خودش است (Encyc, §533).

اجرای عدالت، ضرورت را به آزادی اعطاء می‌کند و آن را به شانس وانمی‌گذارد. اجرای عدالت تجاوز به سرمایه و شخصیت یک نفر را در صورت وقوع کیفر داده و از آن جلوگیری می‌کند. ولی دو ناکارآمدی نیز دارد: نخست آنکه فعالسازی عدالت وابسته به سبژکتیویته قضاوت است و به طور خاص هیئت منصفه ممکن است در قضاوت دچار خطا شوند. دوم آنکه اجرای عدالت فقط با صورت انتزاعی آزادی درگیر می‌شود. نظام قضائی می‌کوشد تا امنیت سرمایه و شخصیت یک فرد را تضمین کند. مسأله‌ای که در نظام نیازها مورد توجه نیست: این نظام بر اساس ضرورت کور عمل می‌کند. هیچ کس یک آگاهی بالادستی از سازو کار آن نداشته و هیچ کس بر آن نظارت ندارد. بنابراین وجود یک نظام عدالت برای حفظ سرمایه‌ی فرد ضروری است.

اصل این نظام نیازها که جزئیت شخصی و معرفت و اراده است، شامل کلیت فی‌نفسه و لئفسه است، کلیت آزادی فقط به نحو انتزاعی و در نتیجه به عنوان حق مالکیت. در این نقطه با این وجود، بیش از صرفاً یک حق لئفسه نیست اما فعلیت بازتشنیصی‌اش را در حفاظت از دارایی از طریق اجرای عدالت بدست آورده است (PR, §208).

بنابراین هدف محوری اجرای عدالت حفاظت از سرمایه و شخصیت فردی است<sup>۱۵</sup>.

## ۵. پلیس و اتحادیه

<sup>۱۵</sup> اجرای عدالت شامل سه موقف است: الف) همچون قانون ب) وجود قانون ج) دادگاه قانون (PR, §209)



مقصود از پلیس نیروی نظامی نیست بلکه یک قدرت عمومی<sup>۱۶</sup> است که وظایف زیربنائی ضروری برای اجرای عدالت و کارهای اقتصادی را بر عهده دارد (Knowles, 2002, 285):

در جامعه‌ی مدنی ایده در جزئیت از دست می‌ورد و با تمایز میان درونی و بیرونی، به دو قسمت جدا می‌افتد. با وجود این در اجرای عدالت، جامعه‌ی مدنی به مفهوم‌اش بازمی‌گردد، به وحدت کلی فی‌نفسه با جزئیت ساپزکتیو، اگر چه در اینجا دومی فقط جزئیت موردی فردی است و کلیت مورد پرسش حق انتزاعی است. فعلیت این وحدت از طریق گسترش آن به کل گستره‌ی جزئیت به دو صورت است: الف) نقش خاص پلیس اگر چه وحدت حاصل از آن نسبی است؛ ب) اتحادیه وحدت را همچون یک تمامیت محدود ولی انضمامی فعلیت می‌بخشد. عدالت چیزی بزرگ در جامعه‌ی مدنی است. یک دولت می‌تواند با دادن قوانین خوب، پیشرفت کند و آزادی سرمایه یک شرط بنیادی کامیابی آن است. من حق دارم ادعا کنم در ارتباط با سایر جزئی‌ها، رفاه جزئی من باید ارتقا یابد. باید به رفاه و جزئیت من توجه شود و این از طریق پلیس و اتحادیه صورت می‌گیرد (PR, §229).

بنابراین با طرح مفهوم پلیس، جامعه‌ی مدنی وحدت انضمامی‌تر دولت را نیز مفروض می‌گیرد. این مبنای نقد هگل به عدم مداخله دولت در امور اقتصادی است: نظم جامعه‌ی مدنی خودتکافو و خودکنترل نیست بلکه نیاز به مداخله‌ی فعال دولت به منظور کار کردن دارد. هگل به نگاه استاندارد لیبرال معترض است که خیر مشترک طبیعتاً و ضرورتاً از نقش نیروهای اقتصادی در جامعه ظهور خواهد کرد. او اگرچه با آدام اسمیت موافقت است که تعقیب منافع شخصی طبیعتاً برخی ترتیبات و همبستگی اجتماعی را می‌آفریند، منکر آن است که این نظم برای خیر مشترک همه است. برای نیل به این خیر هگل استدلال می‌کند که نیروهای بازار جامعه‌ی مدنی باید توسط دولت کنترل و تنظیم شود. جامعه‌ی مدنی یک حیوان وحشی است که نیاز به یک ارباب اهلی و ثابت دارد (Beiser, 2005, 249).

هگل براهین متعددی را بر دخالت دولت عرضه می‌کند: ۱- اعمالی که مطابق با حق انتزاعی هستند هنوز می‌توانند برای حوزه‌ی عمومی گسترده خطرناک باشند. ۲- منافع تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان می‌تواند در تعارض با یکدیگر باشد، بنابراین باید یک عامل خارجی باشد تا امور انسان را تنظیم کند و بالای هر دو طرف قرار بگیرد. ۳- شعب بزرگ صنعت وابسته به شرایطی هستند که بیرون از کنترل آنهاست و اعمالشان اغلب پیامدهایی برای سلامت عمومی دارد که قابل پیشبینی نیستند. ۴- بی‌نظمی (اغتشاش) در ذخیره و تقاضا می‌تواند کل شعب تجارت و صنعت را نابود سازد و بسیاری از مردم را به فقر بکشانند.

---

<sup>16</sup> Public Authority

نه فقط امیال و هوس‌ها، بلکه امکانات، شرایط فیزیکی و فاکتورهایی که ریشه در شرایط بیرونی دارند ممکن است مردم را به فقر بکشند. فقیر نیازهای بهره‌مندی از جامعه‌ی مدنی دارد و جامعه و بند شکسته‌ی خانواده –در معنای وسیع‌تر طایفه– آنها را از ابزارهای طبیعی بهره‌مندی حذف کرده است، فقر آنها را کم و بیش محروم از تمامی مزایای جامعه، فرصت بدست آوردن مهارت یا آموزش و از هر گونه همان طور اجرای عدالت و مراقبت درمانی نموده است. قدرت عمومی جای خانواده را در جایی که فقرا نه فقط به خاطر نیازهای بی‌واسطه بلکه سست‌خلقی، بدطینتی، سایر عادات زشت که ناشی از گرفتاری‌ها و بی‌عدالتی است مورد توجه هستند، می‌گیرد (PR, §241).

براهین هگل برای دخالت قدرت عمومی کاملاً درونی بوده و کارهای بازار را مطابق با شاخص‌های خود جامعه‌ی مدنی ارزیابی می‌کند. در بحث از مسائل بازار نامنظم، استدلال می‌کند که این مسائل به تدریج جامعه را فرسوده کرده و آزادی فردی و تعقیب منافع شخصی را نابود می‌کند. بنابراین گلیه می‌کند که اگرچه جامعه‌ی مدنی نیازهای ما را افزایش می‌دهد، برآوردن آنها را به شانس وامی‌گذارد و به فقر حمله می‌کند چرا که اشخاص را از حقوق‌شان در تنعم از جامعه‌ی مدنی محروم می‌نماید. برای رفع کاستی‌های جامعه‌ی مدنی، هگل تمامی وظایف مختلفی را برای پلیس پیشنهاد می‌کند: مالیات بگیرد، یا حتی سود را محدود کند، به فقرا از طریق پروژه‌های کاری عمومی کمک کند، امکان تعلیم فقرا را فراهم کند تا بتوانند برای شغل رقابت کنند. چرخه‌های عرضه و تقاضا را پیش‌بینی کند تا به برنامه‌ریزی صنعت کمک کند و بازارهای جدید برای صنعت از طریق استعمار ایجاد کند. در کنار تنظیم نیروهای بازار، دولت باید خیر عمومی را در نواحی‌ای که از بازار نفع نمی‌برند بالا ببرد: یعنی سلامت عمومی، روشنایی خیابان و جاده و پل سازی و اموری از این دست.

این نظم یک دولت بیرونی است که ریشه در حوزه‌ی والاطر دارد [دولت جوهری] همچون دولت پلیس<sup>۱۷</sup> نمایان می‌شود. از سوی دیگر در این فضای جزئیت هدف مالکیت جوهری و عمل‌اش محدود به کسب و کار شعب و منافع جزئی می‌ماند: اتحادیه که در آن شهروندان جزئی در ظرفیت شخصی‌شان امنیت منابع‌شان را می‌یابند و به طور مساوی از منافع شخصی فردی‌شان ظهور کرده و یک فعالیت آگاهی برای یک غایت کلی نسبی دارد (Encyc, §534).

دولت بیرونی در اینجا تنظیمات حکومتی جامعه‌ی مدنی است. بیرونی است زیرا جامعه‌ی مدنی را از بیرون آن کنترل می‌کند و کلی است زیرا با هیچ بخش جزئی جامعه‌ی مدنی ارتباط نیافته و آن را همچون یک کل می‌بیند. این وابسته به دولت جوهری است، دولتی که فوق و جدای از جامعه‌ی مدنی است. واژه‌ی Polizei از واژه‌ی یونانی Polis (شهر، دولت‌شهر، دولت) اکنون به معنای Police است، ولی در ابتدا به معنای چیزی شبیه به حکومت بوده است. اتحادیه یک

---

<sup>17</sup> State Police

ائتلاف است که در آن مردم در بخش از جامعه‌ی مدنی که به آن تعلق دارند، درگیر می‌شوند. بر خلاف اصناف تجاری، اتحادیه شامل کارگر و کارفرما هر دو است. برخلاف Polizei، یک نهاد درون جامعه‌ی مدنی است که نسبت به آن بیرونی نیست و صرفاً دغدغه‌ی منافع بخش‌های جزئی جامعه را دارد و نه جامعه‌ی مدنی به عنوان یک کل (Inwood, 2007, 582).

هگل صراحتاً بیان می‌کند که اگر جامعه‌ی مدنی حقوقی معین دارد، وظایفی معین نیز دارد. جامعه وظیفه دارد که تضمین کند همه حق کار کردن دارند، می‌توانند خودشان را سیر کنند و والاتر از همه وظیفه دارد که تضمین کند همگان بتوانند از مزایا و آزادی‌ها بهره ببرند:

به طور مشابه جامعه حق و وظیفه عمل به عنوان قیّم را نسبت به کسانی داراست. که وضعیت نامتعارف‌شان امنیت خود آنها و بقای خانواده‌شان را نابود می‌کند. باید تعقیب غایات جامعه و دغدغه‌های افراد جایگزین این وضعیت نامتعارف شود. البته هر فرد از یک نقطه نظر مستقل است ولی او یک عضو نظام جامعه‌ی مدنی نیز هست، و در زمانی که هر کس حق دارد بقای خود را از آن بخواهد، باید در همان زمان خودش از خودش محافظت کند (PR, §240).

تا اینجا هگل یک با استدلال برای حق دولت در کنترل صنعت یک جامعه‌گرای بدوی<sup>18</sup> به نظر می‌آید. اما راه حل او در مسائل جامعه‌ی مدنی تنها به دولت محدود نمی‌شود. او به همان مقدار که معتقد به کنترل بازار توسط دولت است، از اعطای قدرت زیاد به دولت واهمه دارد. او راه حل غیراجتماع‌گرایانه‌ی خود را برای مسائل اقتصاد بازار مطرح می‌کند: اتحادیه؛ اتحادیه گروهی از مردم است که در یک تجارت واحد که از سوی دولت به رسمیت شناخت شده شریک هستند. به عبارت دیگر برای نیل به وجود در جامعه‌ی مدنی، افراد باید از خود همچون درگیر در فعالیت‌هایی آگاه باشند که ارزش عینی آن توسط دیگران تشخیص داده شده است. به منظور آنکه جزئیت معین داشته باشند، فعالیت‌های آنها باید به طور خاص همچون بخشی از زندگی اجتماعی اخلاقی تشخیص داده شود. موقعیت اجتماعی افراد یا طبقه باید یک شغل معین، حرفه یا تجارت باشد. به منظور توفیق در شناسایی صریح و عمومی، این تجارت‌ها باید خودشان را سازماندهی کنند: اتحادیه.

اتحادیه آموزه‌ای است که به پیش از هگل بازمی‌گردد. نخستین بار اتحادیه در اعصار میانه، آغاز شد، هنگامی که گروه‌ها و انجمن‌های شخصی نخست خواستند که وضعیت مشروع یا حقوقی برای خودشان بدست آورند. این مؤلفه‌های اتحادیه دقیقاً بدین خاطر است که منافع سازمان‌یافته را بازنمایی می‌کنند و آنکه نه صرفاً یک ارتباط موقتی گذرا از عقاید فردی را به عنوان مبنای اختیاری و خودانگیخته‌ی جامعه در نظر گرفته شده‌اند. آموزه‌ی اتحادیه مقاصد خاصی دارد. نخست آنکه هگل اتحادیه‌ها را برای ساختار آزادی مدرن ضروری می‌دانست. آزادی اجتماع، حتی مهم‌تر از آزادی بیان، برای

---

<sup>18</sup> Proto-Socialist

آزادی مردم مهم است. یک اجتماع نیاز به فضاهای تأثیر فوقانی و تحتانی برای توسعه‌ی ظرفیت‌های واگرایی انسانی دارد. نیاز به صور خاص سازمان دارد که با آن هر فردی می‌تواند مشخص شود. این بدنه‌های واسط است که از تمرکز افراطی دولت یا اتمیزیشن بازار جلوگیری می‌کند. اتحادیه می‌تواند همچنین زمینه‌ای فراهم کند که در آن مهارت‌های فردی، توانایی‌ها و ک استعدادها رشد کنند (Smith, 1989, 142).

حسب نظر هگل اتحادیه سه کارکرد دارد:

- ۱- حمایت از منافع شخصی اعضا با کمک به آنها در زمان‌های سخت.
- ۲- تشویق آنها به کار کردن نه فقط در راستای منافع شخصی بلکه برای منافع تجاری‌شان همچون یک کل، یک غایت کلی نسبی.
- ۳- فراهم کردن یک اخلاق حرفه‌ای.

در مطابقت با این تعیین، یک تعاونی تحت مراقبت قدرت عمومی حق دارد الف) منافع خودش را در فضای خودش دنبال کند ب) تصدیق اعضایش به نحو عینی شایسته، به شرط مهارت و درستکاری به تعدادی که با یک زمینه‌ی عمومی معین شده ج) حفاظت از اعضایش در برابر امکانات خاص د) فراهم کردن تعلیم مورد نیاز تا دیگران آمادگی عضویت در آن را پیدا کنند. مختصر آنکه حقش آن است همچون خانواده‌ی دوم برای اعضا روی صحنه بیاید، در زمانی که جامعه‌ی مدنی فقط می‌تواند یک گونه‌ی نامعین از خانواده باشد زیرا کلی است و پیشتر از افراد و ضرورت‌های جزئی‌شان حذف شده است (PR, §252).<sup>۱۹</sup>

البته باید توجه داشت که اتحادیه‌ها مناسب حال طبقه‌ی تجار هستند؛ زیرا در پرتو جوهریت زندگی طبیعی و خانوادگی، طبقه‌ی کشاورزی درون خودش بی‌واسطه کلیت انضمامی‌ای دارد که در آن زندگی می‌کند. طبقه‌ی کارگزاران مدنی در شخصیت کلی است و کلیت فی‌نفسه دارد. طبقه‌ی میان آن دو یعنی طبقه‌ی تاجر ذاتاً بر جزئی انضمامی است و بنابراین اتحادیه‌ها مناسب حال اوست (PR, §250).

خانواده و تعاونی نخستین و دومین ریشه‌های اخلاقی دولت هستند. خانواده شامل مواقف جزئیت سابژکتیو و کلیت ابژکتیو در یک وحدت جوهری است. اما این مواقف در تعاونی در جامعه‌ی مدنی از هم جدا شده‌اند تا چنین آغاز شوند: در یک سو جزئیت جزئیت نیازها و ارضای آنها قرار دارد که بر خودش منعکس شده و در سوی دیگر کلیت حق انتزاعی قرار دارد. در تعاونی این مواقف به سبکی درونی با هم متحد می‌شوند؛ بنابراین در این اتحاد رفاه جزئی همچون حق حاضر است و فعلیت یافته است. مسأله‌ای که در زمان‌های اخیر در پس لغو اتحادیه قرار دارد آن است که فرد باید متکفل

---

<sup>۱۹</sup> کار در جامعه‌ی مدنی مطابق با سرشت خاصش به شعب گوناگون تقسیم شده است. تشابه موروثی جزئی‌ها به یکدیگر در یک انجمن همچون امری مشترک برای اعضایش بوجود می‌آید. بنابراین یک هدف شخصی که به سوی یک نفع شخصی جزئی جهت یافته خودش را در همان زمان همچون کلی درک می‌کند و اعضای جامعه مدنی در پرتو مهارت خودشان عضو یک اتحادیه هستند که هدف کلی آن کاملاً انضمامی است و در محدوده گسترده‌تر از هدفی که تجارت فردی، کسب و کار و نفع مجزای آن را دربرمی‌گیرد نیست (PR, §251).

معاش خودش باشد. ولی ممکن است در عین موافقت با این مسأله همچنان مدعی باشیم که عضویت اتحادیه الزام فردی را برای کوشش در راه زندگی را تغییر نمی‌دهد. در دولت‌های مدرن که شهروندان فقط سهمی محدود در تجارت کلی دولت دارند، ضروری است که افراد اخلاقی با یک فعالیت کلی حول و ورای تجارت شخصی‌شان پشتیبانی شوند. این فعالیت کلی که در دولت مدرن همواره به شهروندان پیشنهاد نمی‌شود، در اتحادیه یافت می‌شود. پیشتر دیدیم که تکفل معاش شخصی یک عضو جامعه‌ی مدنی کار کردن برای دیگران نیز است [در بخش سیستم نیازها]. ولی این ضرورت ناآگاهانه کافی نیست؛ در اتحادیه است که این مسأله نخستین بار به یک حالت اخلاقی دانسته و اندیشمندانه تغییر می‌کند. البته اتحادیه‌ها باید تحت نظارت والای دولت قرار بگیرند (PR, §255).

از نگاه هگل اتحادیه نقشی کلیدی در ساختن جامعه‌ی مدنی به عنوان یک اجتماع مدنی بازی می‌کند. اتحادیه فضایی اجتماعی را بیرون از خانواده فراهم می‌کند که در آن افراد نه تنها به حقوق هم احترام می‌گذارند بلکه مراقب نیازهای یکدیگر نیز هستند. آنها صورتی از انجمن را می‌سازند که اعضای آن می‌توانند به عنوان یک غایت نهایی محسوب شوند و یک معنای انضمامی از عضویت اجتماعی را با سوق دادن اعضایشان به سوی آنکه خودشان را به عنوان عضو یک اتحادیه درک کنند، می‌سازند. در نهایت، اتحادیه‌ها درک اعضایشان را در پیوند به جامعه‌ای مدنی همچون یک کل عمق می‌بخشند. افراد برای وصول به آنکه خودشان را به عنوان اعضای یک اتحادیه معین ببینند که نقش اجتماعی معینی را در جامعه اشغال می‌کند، به این می‌رسند که یک نقش اجتماعی معین ایفا کنند و یک جایگاه معین در جهان اجتماعی داشته باشند (Hardimon, 1994, 204).

بنابراین می‌توان گفت که نهادهای جامعه‌ی مدنی در دو دسته قرار می‌گیرند: ۱- نخست یک فضای فعالیت شخصی که با سیستم نیازها و اجرای عدالت ساخته شده است؛ ۲- یک اجتماع مدنی که با مؤلفه‌های جامعه‌ی شخصی به همراه قدرت عمومی و اتحادیه‌ها ساخته شده است. می‌توانیم شرح هگل از جامعه‌ی مدنی را شامل دو مرحله بدانیم: ۱- شرحی از جامعه‌ی مدنی همچون یک فضای فعالیت شخصی، ۲- شرحی از جامعه‌ی مدنی همچون اجتماعی مدنی.

مقصود از فضای فعالیت شخصی، صورتی از زندگی اجتماعی است که در آن عوامل خودشان را همچون اشخاصی خصوصی به جای اعضای جامعه درک می‌کنند و با دغدغه‌های شخصی به جای دغدغه‌های اجتماعی برانگیخته می‌شوند. مقصود از اجتماع مدنی صورتی از حیات اجتماعی است که در آن افراد خودشان را همچون اعضای جامعه می‌دانند و با دغدغه‌های اجتماعی انگیخته می‌شوند و جامعه را به عنوان وحدتی محسوب می‌کنند که شامل صورت انجمنی است که غایات نهایی را بازنمایی می‌کند. اما اتحادیه نیز یک وحدت پایدار نیست:

غایت اتحادیه محدود و متناهی است در حالیکه قدرت عمومی یک سازمان بیرونی شامل اینهمانی متمایز و صرفاً نسبی از جزئی و کلی است. غایت اولی و خارجیت و اینهمانی نسبی دومی، حقیقت‌شان را در غایتی

می‌یابند که کلی و فی نفسه و فعلیت مطلق‌اش است. بنابراین وضعیت جامعه‌ی مدنی به دولت می‌رود (PR, §256).

بنابراین تعاونی در نهایت منجر به ظهور دولت می‌شود.

## ۶. نتیجه‌گیری

این بحث را با مرور برخی از محورهای اصلی که در آن جامعه‌ی مدنی، فردیت و عضویت اجتماعی را ترکیب می‌کند به پایان می‌برم. هگلی مدعی است جامعه‌ی مدنی دامنه‌ای را پیشنهاد می‌کند که در آن مردم می‌توانند خودشان را همچون افراد به قوی‌ترین معنا فعلیت ببخشند. این اتفاق در نظام نیازها، با تعقیب نیازهای جدا و جزئی و تحت اجرای عدالت با تمرین حقوق فردی صورت می‌گیرد. در فرآیند کار کردن، تبادل و مصرف در تقسیم نیازها، آنها خودشان را فاعل نیازهای جزئی درک می‌کنند. در فرآیند بدست آوردن سرمایه و ساختن قرارداد تحت اجرای عدالت، خودشان را به عنوان حاملان حقوق فردی درک می‌کنند. البته این نگاه هگل است که افراد نیازهای خاصی را که دارند - محتوای منافع مجزا و جزئی‌شان - از طریق شرکت در نظام نیازها توسعه می‌دهند. به طور مشابه اجرای عدالت از طریق بالفعل ساختن حقوق انتزاعی که افراد بواسطه‌ی شخصی بودنشان دارند، از حقوق مشروعی که دارند حفاظت می‌کند. هگل نه تنها ادعا می‌کند مردم خودشان را به عنوان فرد با شرکت در فضای فعالیت خصوصی فعلیت می‌بخشند، بلکه چنین می‌اندیشد که مردم در نتیجه‌ی شرکت در این فضا به معنایی قوی فرد می‌شوند. بنابراین دقیقاً فضای اجتماعی فعالیت شخصی است - نظام نیازها و اجرای عدالت - که فردیت قوی را ممکن می‌سازد. بدین طریق جامعه‌ی مدنی همچون یک فضای انجمنی شخصی بررسی شده که فردیت و عضویت اجتماعی را ترکیب می‌کند. یک جامعه‌ی مدرن که فاقد فضایی از اینگونه است، این امکان را برای مردم فراهم نمی‌سازد که خودشان را چون فرد فعلیت بخشند. با این وجود، فضای فعالیت شخصی این توانایی را به مردم نمی‌دهد تا خودشان را به عنوان اعضای اجتماع فعلیت بخشند. شرکت‌کنندگان این فضا، افرادی هستند که صرفاً اشخاصی خصوصی هستند و دغدغه‌ی غایات و پروژه‌های خودشان را دارند. آنها نهادی را که بخشی از آن هستند به عنوان اهداف نهایی تلقی نمی‌کنند. این فضا سازوکارهایی را فراهم نمی‌کند که برای مردم ممکن سازد ببینند شرکت‌شان را در جهان اجتماعی فردیت قوی‌شان ممکن می‌سازد. همان طور که دیدیم اتحادیه‌ها افراد صورتی از عضویت را فراهم می‌سازند که هم انضمامی و هم دال بر فردیت است. اعضای اتحادیه خودشان را همچون اعضای اتحادیه خاصشان درک می‌کنند. خانواده یک وحدت بسته است، اعضای آن منافع شخصی متمایزشان را دنبال نمی‌کنند؛ این وحدت مبتنی بر عشق است ولی با این وجود یک استراتژی آگاهانه معقول نیست. در مقابل یک عضو جامعه‌ی مدنی یک استراتژی آگاهانه معقول اتخاذ می‌کند اما منافع خودش را دنبال می‌کند نه منافع جامعه‌ی مدنی را همچون یک کل (Encyc, §535). دولت این دو اصل را ترکیب می‌کند و وحدت خانواده را در مرتبه‌ی آگاهانه و عقلانی والاثری اخذ می‌کند. آن دغدغه‌ی منافع دولت را همچون یک کل را دارد که شامل تعیین آنچه در معرفت تکامل می‌یابد است.

## ۷. منابع

### آثار هگل

1. Outlines of Philosophy of Right, translated by T.M. Knox, revised, edited, and introduced by Stephen Houlgate, Oxford: Oxford University Press, 2008.
2. Philosophy of Mind (Part Three of the Encyclopedia of the Philosophical Sciences), translated by W. Wallace and A. V. Miller, revised with introduction and commentary by Michael Inwood, Oxford: Oxford University Press, 2010.

### سایر منابع

۱. فلسفه‌ی هگل، والتر ترنس استیس، ترجمه‌ی حمید عنایت، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۴۷.
2. A Commentary on Hegel's Philosophy of Mind, M. J. Inwood, Oxford: Oxford University Press, 2007.
3. Hegel, Frederick C. Beiser, London: Routledge, 2005.
4. Hegel and Philosophy of Right, Dudley Knowles, London: Routledge, 2002.
5. Hegel's Critique of Liberalism: Rights in Context, Steven B. Smith, Chicago: University of Chicago Press, 1989.
6. Hegel's Ethical Thought, Allen W. Wood, Cambridge: Cambridge University Press, 1990.
7. Hegel's Social Philosophy: The Project of Reconciliation, Michael O. Hardimon, Cambridge: Cambridge University Press, 1994.
8. The Role of Civil Society in Hegel's Political Philosophy, Rolf-Peter Horstmann, in Hegel on Ethics and Politics, edited by Robert B. Pippin and Otfried Hoffe, Translated by Nicholas Walker, Cambridge: Cambridge University Press, 2004.